

وصل و هجر به روایت «نسل من»^۱ بررسی ترانه‌های از امیر تتلو

بهناز امانی



¹ Me Generation

ترانه و تصنیف اغلب بازتابی از آنی‌ترین احساسات فردی در قالب کلامی آهنگین و موزون و معمولاً ساده و زودفهم است. از همین رو، عشق و وصل و هجران فردی مضامینی دائماً تکرارشونده در کلام ترانه‌هاست. آنچه در حافظه‌ی جمعی از ترانه‌های عاشقانه جای می‌گیرد معمولاً یادآوری خاطره‌های عاشقانه، توصیف زیبایی‌های عشق و معشوق، درد هجران و آرزوی تکرار آن روزها، یا افسوس بر سیاهی روزهای هجران و چیزهایی از این دست است.

اگرچه در ترانه‌ی معاصر فارسی از بدو مشروطیت تا همین امروز از سویی شاهد تکرار عناصر شعری و موسیقایی و از سوی دیگر ملودی‌ها و شعرهای هرچه ساده‌تر و عامه‌پسندتر بوده‌ایم، اما به‌ویژه در شعرهایی که از عشق و هجران فردی سخن می‌گویند عموماً آنچه گفته می‌شود بی‌قراری و غم هجر و دوری بوده است؛ از روزگار وصل با حسرت یاد می‌شود؛ برای معشوق جفاکار یا از دست‌رفته خاطره‌ها یادآوری می‌شود؛ گاه از فداکردن جان برای معشوق گفته می‌شود؛ و گاه از این که کسی نیست و هرگز نخواهد بود که جای خالی معشوق را پر کند؛...

حالا اگر درست برخلاف جریان غالب ترانه‌های عاشقانه، عاشق بر طبل بیزاری از معشوق بکوبد و خواهان جدایی هرچه سریع‌تر از او باشد، و اگر هزاران نفر با چنین ترانه‌ای همدل باشند و آن را همخوانی کنند، آیا این امر نشانه‌ی نوعی تغییر در الگوهای فرهنگی در تصویری بزرگ‌تر نیست؟ در ادامه، تلاش می‌کنم با بررسی ترانه‌ای از امیر تتلو به این پرسش پاسخ بدهم.

امیرحسین تتلو: یک تصویر فوری

نام امیرحسین مقصدولو، ملقب به امیر تتلو، را که در اینترنت جست‌وجو کنید به این توضیحات برمی‌خورید: «امیر تتلو در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۶۶ در محله‌ی مجیدیه تهران با اصالتی آذری و در یک خانواده‌ی پنج‌نفره زاده شد. مدتی به خاطر شغل پدرش در رشت زندگی کردند و امیر با توجه به وضع مالی خانواده‌اش، از نوجوانی کارگری کرده است. او دو خواهر بزرگ‌تر از خود نیز دارد. امیر تتلو مدتی در کارگاه نجاری و

گاهی نیز در یک سوپرمارکت شاگرد بود. تحصیلات امیر تتلو، دیپلم ریاضی است.»
(ویکیپدیای فارسی، ۱۴۰۱)

به این ترتیب، او از میان عامه‌ی مردم برخاسته، فرزند وزیر و سفیر و تاجر نیست و غرق در امکانات و دارای زندگی لوکس و مرفه نبوده است. در ادامه‌ی زندگی‌نامه‌اش چیزهایی می‌خوانیم که نشان می‌دهد بارها و بارها تلاش کرده تا پذیرفته شود، تا بخشی از نظام مسلط، جزئی از یک کل منسجم، جزئی قابل‌رؤیت در چشم نخبگان قدرت، باشد اما نشد و تنها محبوب عده‌ای همچون خودش ماند. ترانه‌ای با عنوان «منم یکی از اون یازده‌تام» در حمایت از تیم ملی فوتبال در بازی‌های جام جهانی می‌خواند، با درون‌مایه‌ای غمگین و صحبت از توپ پلاستیکی ارزان‌قیمت و بازی در کوچه‌های خاکی. باز هم صرف‌نظر از قوت و ضعف ترانه و آهنگ، هرچه بود، صحبت‌هایی خودمانی بود از آدمی خودمانی.

تتلو، در مقطعی، شاید زیرکانه، هوس می‌کند فوتبالیست که نه، بازیکن تیم پرسپولیس و جایگزین علی کریمی، بشود! سپس هم تیم راه‌آهن را انتخاب می‌کند، که در ادامه‌ی زندگی‌نامه‌اش می‌خوانیم که موفق نمی‌شود و از قضا این نشدن به نفع او بود.

مدتی پس از آن که در فضای ترانه‌های زیرزمینی به محبوبیت رسید، برای شهرت‌افزایی و کسب درآمد و یا برخورداری از امکان برگزاری کنسرت و انتشار رسمی آلبوم، شروع به حمایت از این یا آن چهره‌ی سیاسی کرد. در انتخابات ۱۳۸۸ از کاندیداهای اصلاح‌طلبان حمایت کرد. اما بعد از مدتی که دیگر بساط اصلاح‌طلبان کم‌رونق شد، به رقبای آن‌ها پیوست. این «پسر معمولی ایرانی» این بار بر حق انرژی هسته‌ای کشورش صحنه گذاشت و ترانه‌ی تبلیغاتی «انرژی هسته‌ای» را سوار بر ناو نیروی دریایی ارتش خواند؛ مدتی بعد نیز کلیپ «شهدا» را ساخت و سفیر موزه‌ی صلح حکومت شد. در انتخابات ۱۳۹۶ نیز از ابراهیم رئیسی در برابر رقبای مختلفش حمایت کرد و ...

با این همه، به‌رغم تمام بندبازی‌های سیاسی، جنجال‌های زندگی شخصی وی بعد از مدتی به بازداشت او منجر می‌شود. اما این همه باز بر شهرت او می‌افزاید. او تبدیل

به یکی از «شاخ‌های» اینستاگرام با بیش از ۴.۴ میلیون کاربر می‌شود، هر چند که در صفحاتش ترویج خشونت علیه زنان و نیز پدوفیلی می‌کند.

بعد از مدتی به خارج می‌رود و کنسرت‌های پرجمعیت و جنجالی در کشورهای همسایه برگزار می‌کند. دیگر گستره‌ی واقعی محبوبیت او کاملاً خیره‌کننده است. رفتاری پر فراز و فرود و پرتناقض دارد. از سویی اعلام می‌کند که گیاه‌خوار است و دوستدار طبیعت! و از سوی دیگر علناً مروج چندمسرری و حتی پدوفیلی! گاه به نظر می‌رسد برای طرفدارانش، که از دید او کبوترانی «بغبغو» کننده هستند، حکم پیامبر یا مرشد را پیدا کرده است! هر چند که نه اعتیادش را پنهان و کتمان می‌کند و نه کتک زدن همسرش را،^۲ به راحتی به خانواده و نزدیکانش فحاشی می‌کند، ترانه‌هایش مملو از الفاظ رکیک و خشونت است و کنسرت‌هایش هم پر از فحاشی!

اما همچنان مراد دل صدها هزار نفری است که با ترانه‌هایش همزمان هم‌ذات‌پنداری و خودبیگانه‌پنداری می‌کنند.^۳

۲ نک. سایت رکنا. [لو رفتن کتک خوردن سحر قریشی از تلو! / اعتراف به علت رفتارهای زشتش!](#)

۳ برای نمونه ترانه‌ی «خانم وزیری» او که سراسر الفاظ رکیک و توهین‌آمیز است. هجیونامه‌ای برای زن. ترانه‌ای که به تحقیق گل‌آسا حاجی میرزایی ("تلتیتی زنانه و مردانگی تلو") از تلتیتی‌ها تنها یک شوخی است! اما باید دید دلیل این شوخی‌انگاری چیست؟ به راستی چرا طرفدارانش، موسوم به تلتیتی‌ها، چشم بر روی این همه خشونت، تباهی، و ... بسته‌اند؟ پیشتر به موضوع هم‌ذات‌پنداری و خود-بیگانه‌پنداری اشاره کرده بودم؛ حال موضوع را بسط می‌دهم. در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که خشونت بر علیه زن به واسطه‌ی ناموس بودنش امری بدیهی است. بسیار شاهد کشته شدن و بریده شدن سر زنان توسط شوهران و برادران و پدران‌شان (صاحبان این نوامیس) بوده‌ایم. در این سال‌ها به واسطه‌ی رسانه‌های اجتماعی که در دسترس همگان نیز هست، این اخبار بیشتر و سریع‌تر گسترش یافته و به واسطه‌ی عدم برخورد مناسب دستگاه قضایی با مجرمین، عادی انگاشته شده است. نمونه‌ی دهشتناک اخیر آن قتل وحشیانه‌ی مونا حیدری، کودک-همسر اهوازی به دست شوهرش بود که ویدیوی آن وایرال هم شد و هنوز از مرگ او چندی نگذشته بود که قتل‌های ناموسی دیگری یکی پس از دیگری رخ داد. اما این همه‌ی ماجرا نیست؛ فراموش نکنیم خشونت تنها کتک زدن و به قتل رساندن نیست. همه روزه در خانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، خیابان‌ها، محل‌های کار شاهد این خشونت‌های جنسی هستیم. بنابراین، شاید بیراه نباشد که بگوییم تلتیتی‌ها به این خشونت‌ها خو کرده‌اند خصوصاً که این خشونت آغشته به چاشنی موسیقی و طنز و روایت هم باشد! به علاوه این که، زن‌ها در این فرآیند «زن‌ستیزی»

مرور یک ترانه‌ی «عاشقانه!»

کافی است به کنسرت اخیر او در ترکیه نگاهی بیندازیم، به جمعیت ۷۰۰۰ نفری شرکت‌کننده در آن، به مصرف مواد مخدر بر روی صحنه، به فحاشی‌های همیشگی او، به صف ۳۰۰ متری برای این کنسرت.^۴ در میان انبوه ترانه‌های این کنسرت به ترانه‌ای با ترجیع‌بند «تو بذار برو منو» و همخوانی و همذات‌پنداری تمامی آن جمعیت با این ترانه‌ی عاشقانه‌ی عجیب توجه می‌کنیم. موسیقی ترانه‌ی مورد بحث ملودی و تنظیمی ساده و تکراری دارد. بسته به شناخت و سلیقه‌ی موسیقایی، ممکن است برای برخی خوش‌آهنگ باشد و برای برخی نه؛ پس هرچه هست باید در کلام جست‌وجو کرد. متن کامل ترانه را بخوانیم:

«ببینم این که داره به ما این قدر بد می‌گذره عیب نی [نیست]؟ ها؟

تو بذار برو منو اصلاً همین شبِ عیدی

ببین حالا که کنار من دل تو غمگین تره جدی

بذار برو منو حالا که با هر کی تو تیم منه ضدی

آه، تو بذار برو منو

بدو همه لباساتو جمع کن

تو بذار برو

اصلاً همه چیو یادت بره در کل

تو بذار برو منو

دیگری‌سازی/ بیگانه‌پنداری می‌کنند. آن‌ها گمان می‌برند که مخاطب این ترانه‌ها آن‌ها نیستند، کودکان آن‌ها، خود آن‌ها، و همسران و دوست پسران‌شان نیستند. و همین امر نیز در مورد مردان نیز مصداق دارد. آنان نیز گمان نمی‌کنند که این الفاظ رکیک شامل حال خواهران و مادران و همسران و دوست دختران‌شان می‌شود. همگی آنان گمان‌شان براین است که این‌ها همه با «دیگری بیگانه» است؛ بنابراین، تا زمانی که با دیگری است، می‌توان با آهنگ‌های او خندید و رقصید و هم‌خوانی کرد و برای پست‌های اینستاگرامی‌اش «بغبغو»!

^۴ نک. وبگاه سلام نو. [کنسرت امیر تتلو در ترکیه غوغا به پا کرد / تتلو چقدر کاسبی کرد؟](#)

تنها وسطِ گل و الکل
 تو بذار برو اصلاً
 همه هزینه‌ها رو هم سگ‌خور
 حالا که از دلِ من دوره دلت
 حالا که کردم همه جورهِ ولت
 حالا که حرفام فقط هی می‌ده دل‌شوره بهت
 تو بذار برو منو
 حالا که این قلبِ من کوهِ غمه
 همه‌ی استرسا رویِ منه
 بذار پس دلِ تو هم چون بکنه
 تو بذار برو منو»

(در طول اجرا شاهد تکرار برخی از این سطرها و همخوانی هوادارانش با او در کنسرت هستیم)

به‌هرحال، گویا با یک ترانه‌ی عاشقانه طرف هستیم. پیش از این‌ها در ترانه‌ها معمولاً معشوق همه ناز بود و عاشق همه نیاز (قصد ارزش‌گذاری ندارم). با این همه، خطاب این ترانه معشوقی است که عاشقِ سابق از او می‌خواهد که رهاش کند و برود. خیلی ساده و صریح هم به این نتیجه می‌رسد. می‌گوید حالا که اوضاع بد می‌گذرد، وسایل و لباس‌هایت را بردار و برو! گویی همه‌چیز را دیگر فراموش کرده است.

می‌توان به‌درستی اشاره کرد که شکوه و گلایه از بی‌مهری و سنگدلی معشوق و حتی لعن و نفرین او در ادبیات فارسی سابقه‌ی بسیار داشته است. همچنین می‌توان نمونه‌های متعددی از استفاده از الفاظ رکبیک و عریان‌گویی جنسی را در میان ادبای مشهور فارسی یادآوری کرد که شاید یکی از مشهورترین نمونه‌های آن ترجیع‌بند معروف عبید زاکانی در ترک همخوابگی با زنان به سبب هزینه‌ها و دردسرهای آن و روی آوردن به خودارضایی است. اما آیا چیرگی کین‌توزی و بی‌زاری از ابژه‌ی میل توسط

سوژه‌ی عاشق در ترانه‌های فارسی به عنوان شکلی موردپسند عامه، صحبت از رخ دادن اتفاقی در مناسبات عاطفی در جامعه‌ی امروز ما نمی‌کند؟
 چه می‌شود که ورق این‌گونه برمی‌گردد و آن‌چنان جهان معنایی باژگون می‌شود که عشق با نفرین کردن و خواست رهایی از معشوق و حتی «دو دوتا چهارتا» کردن‌های مالی گره می‌خورد؟

پیش از این هجران و شوق وصل معنایی دیگر داشت؛ زیرا که به‌واقع اتفاق می‌افتاد. عاشق و معشوق در بستری محبوبانه و با هزاران ترفند و تکیه بر بخت و اقبال، شاید دفعات دیدارشان انگشت‌شمار بود؛ در مقابل، این روزها به واسطه‌ی رسانه‌های اجتماعی، و انواع و اقسام اپلیکیشن‌ها، افراد به‌دور از هر مخفی‌کاری و یا رعایت اخلاقیات مرسوم مدام و به‌راحتی با یکدیگر در تماس هستند و در دیدارها خیلی زود تمنای وصال به‌تمامی حاصل می‌شود! چنین روابطی هیچ یک از مراحل آشنایی، دل‌بستگی، تمنا، و عشق را از سر نمی‌گذرانند و هنگامی که تاریخ انقضای‌شان نیز سر می‌رسد، باز به واسطه‌ی همین نزدیکی روابط و عادی بودن بسیاری چیزها، و به لطف (یا به شر) همین رسانه‌های اجتماعی، جدایی و هجرانی اتفاق نمی‌افتد زیرا که تا همیشه اگر نه خود شخص، اما حضور شب‌گون او خواهد بود!

اما پرسش مهم‌تر این است که آیا محبوبیت ترانه‌هایی از این دست شاهده‌ی بر دگرگونی نظام‌های ارزشی و هنجاری اجتماعی است؟

در دهه‌های پیشین و هم‌زمان با چیرگی تدریجی فرهنگ نولیبرالی در جهان شاهد برآمدن نسلی بوده‌ایم که تام وولف^۵ آن را «نسل من»^۶ خواند، و کریستوفر لاش^۷ آن را نسلی که به «خود-ادراکی» و «خودشکوفایی» اهمیتی بالاتر از مسئولیت اجتماعی می‌داد. در سال ۲۰۱۲ روزنامه‌ی گاردین از «نسل خود»^۸ نوشت: نسلی که دیگر به دنبال آرمان‌های جمعی پدران خویش نبود و دیگر همبستگی بشری برایش بی‌معنا می‌نمود؛ نسل رو به رشدی که هزینه‌های دانشگاه را گزاف و خرید خانه را رؤیایی

5 Tom Wolf

6 Me Generation

7 Christopher Lasch

8 Generation Self

ناممکن یافت، سخت کار کرد و برای مقابله با وضعیت اسفناک خویش نه به دنبال مبارزات جمعی، بلکه به دنبال قسمی فرار فردی بود. (Ball & Clark, 2013) واژه‌ی *Decorum* را که در فرهنگ لغات کمبریج جستجو کنید به این مدخل می‌رسید: رفتاری که کنترل شده، آرام، و مؤدبانه است. یعنی آن‌چه پیش از این انتظار می‌رفت افراد در انظار عمومی چنین رفتاری از خود نشان دهند. اما «نسل خود» گویی دیگر به دنبال چنین چارچوب‌های رفتاری و اجتماعی نیست.

صحبت از خود-ادراکی و خودشکوفایی رفت؛ باید دید این دو مفهوم به‌راستی تا چه اندازه درباره‌ی نسل به‌اصطلاح «نولیبرال» امروزی محلی از اعراب دارد. منتقدان تتلو او را محکوم کرده‌اند به عدم ثبات شخصیت، به «رنگ عوض کردن»، اما نباید این نکته را از نظر دور داشت که در متن جوامعی که اغلب افراد فاقد شغل ثابت و دایمی‌اند: «بازسازی هویت از منظر انعطاف‌پذیری، سازگاری، و دگرگونی سریع» در بستر جوامع نولیبرال امروزی همان گونه که الیوت و اوری^۹ معتقدند، این‌گونه خود را بازتولید می‌کند. بنابراین، تتلو دقیقاً براساس هنجارهای امروزی رفتار می‌کند، همان گونه که طرفدارانش، «تتلیتی‌ها» نیز.

همچنین نیز نباید فراموش کرد که خاستگاه چنین رفتارهایی ایدئولوژی حاکمی است که بنابر تعریف لویی آلتوسر «بازنمایی رابطه‌ی خیالین افراد با شرایط واقعی هستی‌شان» است.

جهان نولیبرال که انسانی خودمحور می‌خواهد و مسئولیت همه‌ی برد و باخت‌ها را برگردن فرد می‌گذارد، جهانی که قانون بکش و گرنه کشته می‌شوی بر آن حکم فرماست، طبیعی است که عشق را نیز از امری والا به امری دم‌دستی و پیش‌پافتاده بدل می‌کند. در این‌جا دیگر میزان موفقیت‌های تو در ارتباط عاطفی، نه با عمق احساس، و نه با خلوص و وفاداری‌ات، بلکه چه بسا با تعدد رابطه و هرآنچه با عدد قابل سنجیده شدن است در نظر گرفته می‌شود.

⁹ Elliott and Urry

این جاست که تمام تئلیتی‌هایی که همچون او خود را فردی سرکوب شده، فردی دیده نشده، فردی همیشه در تقلا برای پیشرفت و رشد می‌پندارند، با او همذات‌پنداری می‌کنند و چه بسا او را همزاد خود می‌بینند و گمان می‌کنند سهم‌شان از این عشق تنها چاییده شدن بوده و بس. پس برای همین همه یک صدا می‌خوانند «تو بذار برو اصلاً همه هزینه‌ها رو هم سگ خور» تا شاید جلوی ضرر را از همین جا بگیرند و حق خود را از این جهان لامرّوت بستانند.

از همین رو به گفته‌ی جیم مک گوئیگان می‌توان ارجاع داد که: «خود نولیبرال باید فردی بی پروا در [تمامی] اوضاع و احوال باشد، و برای آن که بتواند در شرایط اجتماعی داروینی بقا یابد، [باید] خودخواهانه زیرک و پرمایه و سازگار باشد». به همین خاطر است که آنانی که آهنگ «خانم وزیری» را می‌شنوند، خنده زنان می‌گویند که تتلو شوخی می‌کند، زیرا که روی سخن‌اش با آنان نیست، زیرا که آنان همه از بی‌پروایان هستند؛ و یا آن جا که می‌گوید «تو برو هزینه‌ها رو هم سگ‌خور» با او همذات‌پنداری می‌کنند، زیرا که می‌دانند محاسبه‌ی دایم هزینه‌ها تنها راه زنده ماندن در جنگل نولیبرالیسم است.

این‌ها همه آیا حکایت از تغییری عمیق‌تر در بطن هنجارهای جامعه‌ی معاصر ایران دارد؟ آیا این نشانه‌ی دیگر از همان تغییرات پرشتابی است که زمینه‌ساز شکل‌گیری افراد به‌حداکثر رساننده‌ی سود و مزایای شخصی تحت عنوان «کارآفرین»، «مصرف‌کننده» و جز آن شد؟

هرچه باشد می‌دانیم پی‌آمدهای شکل‌گیری این سوژه‌های نولیبرال در عرصه‌ی فرهنگ بسیار مهلک و فرهنگ‌کش بوده است. این ترانه تنها نمونه‌ای سردستی از این تحولات است. تغییراتی که در سینما، کتاب، نمایش، هنرهای تجسمی و انواع حراج‌ها در سال‌های اخیر شاهدش بودیم نمونه‌های مکرر این تغییرند. نباید تسلیم‌شان شد.

منابع

امیر تتلو. (۲۰۲۲). در ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد.

تتلیتی زنانه و مردانگی تتلو. (۱۶:۴۳:۰۲ ۳۰/۱۰/۱۳۹۹). میدان .

<https://meidaan.com/archive/76205>

Althusser, L. (2006). Ideology and ideological state apparatuses (notes towards an investigation). *The anthropology of the state: A reader*, 9(1), 86-98.

Ball, J., & Clark, T. (2013, March 11). Generation Self: What Do Young People Really Care About? *The Guardian*.
<https://www.theguardian.com/society/2013/mar/11/generation-self-what-young-care-about>

Elliott, A., & Urry, J. (2010). *Mobile lives*. Routledge. Mcguigan, J. (2014). The neoliberal self. *Culture Unbound*, 6(1), 223-240.